

بینش و روش ابوالحسن قزوینی در فواید الصفویه

محسن لطف‌آبادی^۱

چکیده

اگرچه صفویان بر اثر حمله افغانه از صحنه سیاست کنار رفتند، نگره‌های ذهنی و خاطرات آنها همچنان باقی ماند. یکی از وجوه این استمرار در زمینه تاریخ‌نگاری است. چنانکه رد پای بسیاری از ویژگی‌هایی که بر تاریخ‌نگاری دوره صفویه حاکم بود، در آثاری که یک قرن بعد از سقوط این حکومت نوشته شد، مشاهده می‌شود. هدف این مقاله بررسی بینش و روش ابوالحسن قزوینی، در فواید الصفویه، براساس روش تحلیل متن است تا به این سؤال پاسخ داده شود که قزوینی در کدام چارچوب‌های فکری با تاریخ مواجه شد و کتاب خود را نگاشت؟ نتایج مقاله نشان می‌دهد اگرچه قزوینی کتاب خود را ۷۶ سال بعد از سقوط صفویان، در اوایل دوره قاجار، و در نظام فکری و فرهنگی دیگری یعنی در هندوستان نوشت، از لحاظ بینشی و معرفتی همچنان مطابق پارادایم‌های فکری تاریخ‌نگاری دوره صفویه می‌اندیشید و فواید الصفویه را در استمرار همان سنت تاریخ‌نگاری نوشت. این مسئله را می‌توان در مواردی چون رویکرد وی به تاریخ، ایران‌گرایی، پایبندی به هویت شیعی و اعتقاد راسخ وی به حکومت صفوی و تقدس‌بخشی به قدرت آنها دید. تفاوت اصلی کار وی با متون تاریخی دوره صفوی آن است که از یک‌سو به کرات از منابعی که در کار خود استفاده می‌کند، نام می‌برد و مطالبش را مستند می‌کند و از سوی دیگر، نگاه نقادانه‌ای به آنها دارد. واژگان کلیدی: ابوالحسن قزوینی، فواید الصفویه، بینش، روش، تاریخ‌نگاری، صفویان.

Insight and Method of Abolhassan Qazvini in the Favayed Al-Safavieh

Mohsen Lotfabadi²

Abstract

Afghan's invasion overthrew the Safavid dynasty, but its mental views and memories were continued to exist. Historiography would be observed in famous works of the next one centuries. This article intends to examine the insight and method of Abolhassan Qazvini in the Favayed Al-Safavieh based on text analysis method to find out in which intellectual frameworks Qazvini has addressed the history and authored his work. The results of this article show that although Qazvini wrote his book 76 years after the fall of the Safavids and the early Qajar period and in a different intellectual and cultural system (India), conceptually and epistemologically, he still believes in the intellectual paradigms of Safavid historiography and authored the Favayed Al-Safavieh in line with the same historiographical tradition. His beliefs can be seen in cases such as his approach to history, Iranianism, Shiite identity, and firm belief in the Safavid dynasty and the sanctity of its power. The main difference between his work and the Safavid era historical texts is that he repeatedly cited the sources used in his book and documented the contents. He also uses their materials critically.

Keywords: Abolhassan Qazvini, Favayed Al-Safavieh, insight, method, historiography, Safavids.

۱. پژوهشگر دوره پسادکترای تاریخ، دانشگاه شهیدبهشتی. * تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۲۱ * تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵
2. Postdoc Researcher, History Department, Shahid Beheshti University. Email: mohsenlotfabadi@yahoo.com

مقدمه

تاریخ‌نگاری عرصه‌ای برای بروز تجلیات فکری است و مورخ در کنار روایت تاریخ، اندیشه‌های خود را نیز بیان می‌کند. هر مورخ براساس اندیشه، افق فکری و بستر و زمینه‌ای که در آن قرار دارد، به تاریخ نظر می‌کند و رخدادهای مرتبط با آن را می‌نگارد. او مطابق با بینش فکری خود، به تاریخ و رخدادهایش معنا و آن را در منظومه خاصی سامان می‌دهد. به همین دلیل، مورخ و رخدادهای تاریخی لازم و ملزوم یکدیگرند و هیچ یک بدون دیگری قابل تصور نیستند. اگر رخدادهای تاریخی نباشند، مورخی نخواهد بود و اگر مورخی نباشد، رخدادهای تاریخی بی‌معنا جلوه‌گر خواهند شد و از این تعامل دوسویه است که یک اثر تاریخی نوشته می‌شود.

با قدرت‌گیری صفویان و تغییرات سیاسی، مذهبی و فکری‌ای که در پی آن رخ داد، تاریخ‌نگاری، به‌ویژه در شکل تاریخ سلسله‌ای، در ایران تغییر و گسترش پیدا کرد. احیای حکومت در ایران، شکل‌گیری اقتدار و تمرکز سیاسی و سرزمینی، ایجاد وحدت و یکپارچگی نسبی و احیای هویت جمعی ایرانی در شکل «هویت جدید» علت اصلی این تغییر بود. رشد تاریخ‌نگاری در دوره صفوی به اندازه‌ای پررنگ بود که بعد از سقوط این حکومت به دست افغانه، این جریان ادامه پیدا کرد و تاریخ‌های دیگری در خصوص صفویان به نگارش درآمد. از نمونه‌های قابل توجه در این زمینه کتاب *فوائد الصفویه* اثر ابوالحسن قزوینی است که در میان متون تاریخی دوره صفوی و پساصفوی کمتر شناخته شده است. این کتاب در هندوستان به نگارش درآمد، یعنی در سرزمینی که به‌ویژه از دوره صفوی به بعد، برخی از نخبگان ایرانی به آن مهاجرت کردند و ادبیات و تاریخ‌نگاری فارسی را در آنجا رونق دادند.

این مقاله در نظر دارد با بررسی تاریخ‌نگاری ابوالحسن قزوینی در *فوائد الصفویه* به این پرسش پاسخ دهد که قزوینی در کدام چارچوب‌های فکری و با چه بینش‌ها و روش‌هایی به تاریخ نظر کرد و کتاب خود را نگاهت؟ تاکنون درباره ابوالحسن قزوینی و اثر او پژوهش مستقلی چه در رشته تاریخ و چه در دیگر رشته‌های علوم انسانی صورت نگرفته است. در این بین، تنها می‌توان به مقدمه مریم میراحمدی (*مصحح فوائد الصفویه*) بر کتاب اشاره کرد که آن نیز بسیار مختصر است و نویسنده بعضاً به بیان مطالبی غیر از تاریخ‌نگاری، چون شیوه تصحیح کتاب و جنبه‌های ادبی و زبان‌شناختی اثر پرداخته است. از این رو، توجه به این موضوع حائز اهمیت است.

۱. مفهوم «هویت جدید» را از آن جهت می‌توان در مورد دوره صفوی به کار برد که بعد از سقوط خلافت عباسی، هویت ایرانی دوران جدید خود را آغاز کرد و با روی کار آمدن صفویان و رواج مذهب شیعه و اقتدار سیاسی و سرزمینی، به صورت قطعی تعیین پیدا کرد (این مفهوم را از درس‌گفتارهای استاد ارجمند، آقای دکتر محمدعلی اکبری وام گرفته‌ام).

ابوالحسن قزوینی و فواید الصفویه

درباره زندگی ابوالحسن بن ابراهیم قزوینی اطلاعات زیادی در دست نیست. در تذکره‌های دوره قاجار نامی از وی به میان نیامده است و در کتابش نیز اطلاعاتی در این باره داده نمی‌شود. اما آنچه مسلم است او بخشی از زندگی خود را در ایران و بخشی دیگر را در هندوستان سپری کرد. قزوینی اصالتاً ایرانی و شیعه مذهب بود و در این چارچوب می‌اندیشید. او تعلق خاطر زیادی به صفویان داشت و کتاب *فواید الصفویه* را به زعم خودش «به پاس خاطر یاران» تألیف کرد.^۱ این کتاب در سال ۱۲۱۱ ق/ ۱۷۹۷ م به نگارش درآمد و محتوای آن از تأسیس حکومت صفوی توسط شاه اسماعیل اول تا دوره سلطان محمد ثانی، از بازماندگان خاندان صفوی که در اوایل حکومت قاجار در هندوستان می‌زیست، را دربرمی‌گیرد.^۲ اهمیت *فواید الصفویه* بیشتر به خاطر بخش دوم آن است که درباره اوضاع خاندان صفوی پس از سقوط این حکومت است. خود قزوینی به اهمیت این بخش از کتاب نسبت به نیمه اول آن واقف و معتقد است مطالب آن تازه و غیر تکراری و در دیگر کتاب‌های تاریخی کمتر به آن پرداخته شده است.^۳ او تاریخ حکومت صفوی تا زمان شاه سلطان حسین را به‌جمال بیان می‌کند، اما اوضاع این خاندان بعد از سقوطشان را تا زمان سلطان محمد ثانی با شرح و بسط بیشتری آورده است. در این بین، مطالب ارزشمندی نیز درباره سلسله افشاریه، افغانه و اوضاع هندوستان دارد. به گفته خودش، بیشتر این بخش از کتاب را از «آنچه در ایام توقف [در] ایران به دیده تحقیق دیده است، به رشته تحریر کشید» و آن را به سلطان محمد ثانی تقدیم کرد.^۴

در مجموع، *فواید الصفویه* کتاب مفصل و مطوّلی نیست و خود مؤلف خواسته است تاریخ این سلسله و به‌ویژه نیمه اول آن را به‌اختصار بیان کند و همواره تأکید دارد که نسخه وی مختصر است.^۵ او به بیان کلیاتی درباره دوره هر یک از پادشاهان صفوی اکتفا می‌کند و وارد مباحث جزئی نمی‌شود. برای مثال، درباره نگارش رخداد‌های دوره شاه عباس اول می‌گوید: «وقایع بدایع فتوحات زمان دولت و سلطنت آن حضرت یکی از هزار و اندکی از بسیار به قلم آمد. چون این نسخه مختصر است و گنجایش تفصیل آن را نداشت، به تحریر مجمل اکتفا نمود.»^۶ با وجود این، دوره پادشاهان بی‌تاج و تخت صفوی (شاه طهماسب دوم، شاه عباس سوم، سلطان حسین ثانی و سلطان محمد ثانی) را که به چشم دیده

۱. ابوالحسن قزوینی، *فواید الصفویه*، به تصحیح مریم میراحمدی (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۷۵.

۳. همان، ص ۱.

۴. همان، ص ۱-۳.

۵. همان، ص ۱۷ و ۱۷۶-۱۷۵.

۶. همان، ص ۴۸.

است، با شرح بیشتری می‌نگارد.

قزوینی *فوائد الصوفیه* را به زبانی ساده نوشت و به‌زعم خودش، آگاهانه، از به کار بردن سخنان پرتکلف خودداری کرد. به اعتقاد او، اگر نویسندگانی مثل اسکندریبگ ترکمان و میرزا مهدی‌خان استرآبادی آثار خود را منشیانه و با تکلف نوشتند، به این دلیل است که هم فرصت زیادی برای نگارش کتاب خود داشتند و هم از لحاظ معیشتی، متولیان قدرت از آنها حمایت می‌کردند.^۱ همچنین نویسندگانی که قزوینی از آنها نام می‌برد، چون در پیوند مستقیم با دیوان و دربار بودند، از لحاظ بلاغی، سبک پیچیده دیوانی (کتابه الانشاء) را که ویژگی منشآت خودشان بود، وارد تاریخ‌نگاری کردند.^۲

رویکرد قزوینی به تاریخ

اینکه قزوینی چگونه به تاریخ نظر می‌کرده است، اهمیت زیادی دارد، زیرا نوع نگاه او تاریخ‌نگاری‌اش را شکل داده است. قزوینی مستقیماً از رویکرد خود به تاریخ سخنی به میان نیاورده، اما از اثری که نوشته است می‌توان به رویکرد او پی برد. تلقی اصلی قزوینی از تاریخ «نقلی و خبرمحور» است. او اگرچه در استفاده از منابع نگاه دقیق و نقادانه‌ای دارد (بنگرید به: قسمت پایانی مقاله)، رخدادها و روایت‌های پیرامون آنها را با رویکردی نقلی گزارش می‌کند. از ویژگی‌های مهم تاریخ‌نگاری نقلی می‌توان به زمان‌شمارانه و وقایع‌نگارانه بودن، گزارش صرف رخدادها، و کم‌رنگ بودن جنبه استدلالی و تحلیلی اشاره کرد. در چارچوب ذهنی قزوینی این‌اندیشه مهم و بنیادی شکل گرفته بود که تاریخ نه یک معرفت عقلی و استدلالی، بلکه یک معرفت نقلی و خبری است و وقایع و رخدادها باید به صورت کرنولوژیک و براساس ترتب زمانی بیان شوند. از دیدگاه او، غایت تاریخ نقل «اخبار» است و در سراسر کتاب خود سعی می‌کند به این هدف ناائل شود. برای مثال، هنگامی که به دوره شاه صفی و شاه عباس دوم می‌پردازد، وقایع سیاسی و نظامی زمانه آنها را براساس ترتب زمانی و به شکلی ملال‌آور، بدون اینکه ارتباطی میان پدیده‌ها قائل شود، بیان می‌کند.^۳ هنگامی که در هندوستان حضور داشت و می‌توانست رویدادها را مستقیماً مشاهده کند، باز هم این رویه در نوشته‌های او دیده می‌شود.^۴

۱. همان، ۱۷۵-۱۷۶.

۲. جولی اسکات میثمی، *تاریخ‌نگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی (تهران: ماهی، ۱۳۹۱)، ص ۲۳.

۳. بنگرید به: قزوینی، ص ۴۸-۷۵. برای مثال، قزوینی رخدادهای سال ۱۰۵۲ق، یعنی سال اول سلطنت شاه عباس دوم، را این‌گونه گزارش می‌کند: «درین سال ایلچیان و ندر محمدخان به افسر الحاج مطالب سربلند فرموده و ساروخان‌بیگ اجرلو را به موافقت ایشان روان فرمودند. درین سال رستم محمدخان خلف ولی محمدخان، خان کلان ترکستان که از نمک پروردگان قدیم بود، به شرف دست‌بوس سرافراز شد. درین سال آن حضرت به تحصیل خط و سواد و سایر کمالات لازمه دولت خداداد و قبیح اندازی و باقی فنون سپاهیگری مشغول شدند. درین سال خبر آمدن داراشکوه به غزنین و خان دوران خان به قندهار به کمک سعیدخان است. درین سال طغیان جنت طبیعت و سور سریرت طهمورث نادان و فرار او از گرجستان و تسخیر قلعه‌های آن دیار است. درین سال خبر فوت اسفندیارخان والی اورگنج رسید...» (همان، ص ۶۲).

۴. همان، ص ۱۲۵-۱۳۱.

البته باید به این نکته مهم اشاره کرد که قزوینی خود یک فرآورده فکری و فرهنگی در امر تاریخ‌نگاری است، زیرا رویکرد نقلی و خبرمحور یکی از رویکردهای قدرتمند در سنت تاریخ‌نگاری ایرانی است که از همان ابتدای ظهور تاریخ‌نگاری در ایران شکل گرفت و بیشتر آثار تاریخی در این سنت به نگارش درآمد.^۱ علت اصلی رواج آن نیز این بود که در اکثر دوره‌های تاریخی ایران، علوم با رویکرد حدیثی و خبری، در مقایسه با علوم عقلی و استدلالی، اقبال و غلبه بیشتری یافتند و تاریخ‌نگاری هم در همین فضا شکل گرفت و رشد یافت.^۲

قزوینی تاریخ را عرصه کنش و واکنش پادشاهان و نخبگان سیاسی می‌داند و مردم و گروه‌های اجتماعی جایگاهی در تاریخ‌نگاری او ندارند. خوانش او از تاریخ خوانشی همسو با قدرت است. چنانکه انگیزه خود را از تألیف *فواید الصغویه* این‌گونه بیان می‌کند: «به خاطر فاطر رسید که مختصری از مختصر، مشتمل از احوال خیر مآل سلاطین جنت‌مکین سلسله علیه حیدریه صفویه انار الله براهینهم الجلیه و ملوک الطوایف به رشته تحریر [درآورد].»^۳ این رویکرد او غالباً ناشی از این اندیشه است که دوام جامعه بدون پادشاهان امکان‌پذیر نیست. او در نوشته‌های خود پادشاهان صفوی را تقدیس و برای کسب مشروعیت آنها تلاش می‌کند و بعضاً در این کار دست به اغراق گویی‌ها و حماسه‌سرایی‌ها می‌زند.^۴ رضایت شاهزاده وقت (سلطان محمد ثانی) ملاک تاریخ‌نگاری اوست. همین مسئله موجب شد قزوینی (ستایش‌کننده) از اینکه صفویان و سلطان محمد ثانی را ستایش می‌کند، به خود ببالد و هدفش ایجاد رابطه دوستی باشد و از آن سو، سلطان محمد ثانی (ستایش‌شونده) از اینکه مورد احترام و ستایش قرار گرفته است و خود و خاندانش بزرگ جلوه داده شده‌اند، سپاسگزار باشد و چندان به انگیزه این دوستی توجه نکند.^۵ همچنین این مسئله سبب شد او خود را در چارچوب‌های تنگ و بسته‌ای قرار دهد و ذوق و خلاقیتش را کمتر در تاریخ‌نگاری به کار گیرد. چنانکه خود درباره علت شکل‌گیری این پدیده در سنت تاریخ‌نگاری ایران، با

۱. برای نمونه‌هایی از دوره صفوی بنگرید به: ولی قلی بن داود قلی شاملو، *قصص الخاقانی*، به تصحیح سید حسن سادات ناصری، ج ۱ (تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱)؛ میرزا محمدطاهر وحید قزوینی، *عباسنامه*، به تصحیح ابراهیم دهگان (اراک: کتابفروشی داودی، ۱۳۳۹).

۲. در این باره بنگرید به: ناصر صدقی، «رویکرد معرفتی خبرمحور در تاریخ‌نگاری اسلامی»، *دوفصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری*، س ۱۹، ش ۴ (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، ص ۷۵-۹۵.

۳. قزوینی، ص ۱.

۴. همان، ص ۱۳-۱۷، ۲۹-۳۳. نویسنده دستور *شهریاران* که اثر خود را در اواخر دوره صفوی نوشته است، هدف از تألیف کتابش را چنین بیان می‌کند: «دستورالعمل پادشاهان عصر نامدار و سرمشق کارگزاری سلاطین کامکار» (محمدابراهیم بن زین‌العابدین نصیری، *دستور شهریاران*، به کوشش محمدنادر نصیری‌مقدم (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳)، ص ۱۳. نامی اصفهانی نیز هدف از نگارش *تاریخ گیتی‌گشای* را ثبت «وقایع دولت این خدیو کامگار و گزارش اوان شوکت این خسرو عالی‌مقدار [جعفرخان زند]» ذکر می‌کند (میرزا محمدصادق نامی اصفهانی، *تاریخ گیتی‌گشا*، با مقدمه سعید نفیسی (تهران: اقبال، ۱۳۶۳)، ص ۳).

۵. درباره این رابطه دوگانه بنگرید به:

Yuval Eylon & David Heyd, "Flattery", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. LXXVII, No. 3 (2008), p. 695.

نگاهی انتقادی، می‌نویسد:

بر ضمیر مهر تنویر صاحبان دانش و بینش روشن و مبرهن است که زمانه ناسازگار و روزگار ناهنجار به کام عقلا و فضلا و علما و حکما نمی‌گردد و پیوسته صاحبان کمال متابعت اقوال و افعال مهال کرده‌اند و به این وسیله اوقات فرخنده ساعات خود گذرانیده و از راه تملق و خوش آمد درآمده، اخلاق ذمیمه پادشاهان و سرداران زمان خود را در تصنیف و تألیف خود مبدل ساخته، قد خمیده کرده، معیشت خود را گذرانیده، به دولت و ثروت رسیده‌اند. هر گاه به این تدابیر حسنه نمی‌پرداختند، ایام حیات خود را به ذلت و خفت می‌گذرانیدند و اکثر پادشاهان در گذشته به فضلا و علما امر نموده‌اند که وقایع بدایع زمان ما را به آیین بهین رنگین فصاحت آیین در سلک نظم و نثر کشیده به نظر ما بگذرانید. در آن صورت، آن فضلا در مقام مداحی برآمده و به حسب التمنای پادشاهان آن عصر، ظلم را به عدالت بدل کرده‌اند. اکثر تواریخ همین صورت دارد و اگر نمی‌کردند، احتمال اذیت جانی داشت.^۱

یکی دیگر از ویژگی‌های فکری قزوینی که در امتداد ویژگی‌های قبلی اوست، این است که وی به تاریخ و تحولات آن نگاهی جزئی‌نگر و قهرمان‌باور دارد. به این معنا که از یک سوارتباط چندانی میان رخدادها و پدیده‌ها قائل نیست و آنها را به صورت پراکنده و بدون رابطه علی و معلولی در نظر می‌گیرد و از سوی دیگر، اعتقاد دارد این بازیگران، کارگزاران و قهرمانان هستند که در تاریخ و فعل و انفعالات آن تأثیرگذارند، نه ساختارها و نهادهای مجموعه‌ای از شبکه‌های مرتبط با هم که فراتر از عمل فردی هستند. وقتی می‌خواهد رخدادها را مربوط به هر دوره یا هرج و مرج‌های بعد از سقوط هر یک از پادشاهان را بنویسد، رخدادها را تک و منحصر به فرد می‌بیند که در یک فرآیند زمانی و مکانی خاص شکل گرفته‌اند و شباهت چندانی با هم ندارند و اراده‌های فردی هستند که آنها را پیش می‌برند. برای مثال، جنگ چالدران را به گونه‌ای توصیف می‌کند که ماهیتی «فردی» دارد. او این جنگ را منحصر در همان زمان و مکان می‌بیند و به کنشگری بازیگرانی می‌پردازد که صحنه این جنگ را پیش می‌برند: «در سنه نهصد و بیست، خبر آمدن سلطان سلیم خوندکار روم بر سر تبریز شنید. [شاه اسماعیل] به سرعت برق و باد متوجه مجادله و مقابله او شد. در صحرای چالدران خوی تلاقی طرفین دست داد...»^۲ در ماجرای سقوط صفویان به دست افغانه نیز تنها به رخدادهای پراکنده‌ای که منجر به این اتفاق شد

۱. قزوینی، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲. همان، ص ۱۰-۱۲. برخی از مورخان دوره صفوی، چون روملو و شاملو، به علل نزدیک و نهایی شکل‌گیری این جنگ اشاره می‌کنند و تحرکات افراد وابسته به شاه اسماعیل، چون خان محمدخان استاجلو و نورعلی خلیفه، در نواحی مرزی را از علل اصلی شکل‌گیری این جنگ می‌دانند (حسن‌بیک روملو، احسن‌التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوایی (تهران: بابک، ۱۳۵۷)، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ شاملو، ج ۱، ص ۴۴).

می‌پردازد و زمینه‌های شکل‌گیری آن را بررسی نمی‌کند.^۱ یا هنگامی که نادر بنای بدسلوکی با مردم را در پیش گرفت، به دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری این عمل او اشاره نمی‌کند و صرفاً به گزارش آن بسنده می‌کند. او بدون ذکر هیچ مقدمه‌ای درباره‌ی این واقعه می‌نویسد: «جنون و سودایی در دماغ به هم رسانیده حکم نموده که از جمیع متوطنین ممالک ایران عنفاً و جبراً و قهراً زر وصول نمایند، و الف نادری نام کنند. ازین ظلم و ستم بی‌پایان، تسلسل و درد بی‌درمان بر همه‌ی اهل ایران آمد...»^۲

بنابراین، قزوینی نمی‌تواند رابطه‌ای معقول و منطقی بین رخدادها و پدیده‌ها برقرار کند و زمینه‌ها و بستری‌های را در نظر بگیرد که رخدادها و پدیده‌ها در آنها به وقوع پیوسته و بازیگران و کارگزاران تاریخی در آنها عمل کرده‌اند. این مسئله خواه ناخواه موجب می‌شود او از رخدادها، پدیده‌ها و تحولات پیرامونش فهم عمیق و دقیقی نداشته باشد و نقش قلم وی در متنی که می‌نویسد کم‌رنگ باشد و تاریخ او نیز جنبه‌ی نقلی و صورتی خشک به خود بگیرد. البته در محدود دفعاتی سعی می‌کند تا حدی میان رویدادها ارتباط برقرار کند. مثلاً دلیل خونریزی‌های دوره‌ی شاه اسماعیل را این‌گونه توضیح می‌دهد که چون «در حین ولادت قدری خون فشرده در مشت آن تازه نهال چمن سلطنت بود، در ایام سلطنتش خون ریختنش از همان اثر نمود.»^۳ یا با رویکردی فراتاریخی، دلیل جنون و مرگ محمود افغان را کشتار شاهزادگان صفوی می‌داند، زیرا معتقد است صفویان «مروج دین نبی» هستند و با آوردن آیات قرآن و احادیث، اقداماتشان را توجیه دینی می‌کند.^۴ حال آنکه برخی از منابع هم‌عصر او، با اینکه دیدی منفی به افاغنه دارند، هنگام توضیح این واقعه، میان این دو پدیده ارتباط قائل نمی‌شوند.^۵

قزوینی به تاریخ و تحولات آن رویکرد قضا و قدرگونه‌ای دارد که نشأت‌گرفته از نگاه دینی و اعتقادی اوست. این نوع بینش که بین انسان و ماوراءالطبیعه ارتباط برقرار می‌کند و نماد فلسفه‌ی نظری آن خطی دینی است،^۶ با ترسیم یک خط سیر، از آفرینش بشر تا قیامت، ضمن معرفی خداوند به‌عنوان منشأ

۱. بنگرید به: قزوینی، ص ۸۰-۹۰. حزین لاهیجی، مورخ و ادیب قرن دوازدهم، درباره‌ی علت این حادثه می‌نویسد: «چون قرن‌ها بود که معموری و آسودگی و اتمام جمیع نعمت‌های دنیویه در ممالک بهشت نشان ایران نصاب کمال یافته، مستعد آسیب عین‌الکمال بود. پادشاه و امرای غافل و سپاه آسایش‌طلب را که قریب یکصد سال شمشیر ایشان از نیام برنیامده بود، دغدغه‌ی علاج آن فتنه به خاطر نمی‌گذشت» (حزین لاهیجی، «رساله‌ی واقعات ایران و هند»، رسائل حزین لاهیجی، به تصحیح علی اوجبی (تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷)، ص ۵۲).

۲. قزوینی، ص ۱۵۱. ابوالحسن گلستانه، مورخ هم‌عصر او، این اتفاق را ناشی از کور کردن پسرش رضاعلی میرزا می‌داند: «بعد از آنکه داغستان مسیر کوبه خلافت مصیر شد، بنا بر استیلا و ساوس و توهمات چند، قرالعین خود رضاعلی میرزا را که فرزند مهین [او] ولیعهد و ارشد اولاد او بود، از نظر انداخته دیده‌ی جهان‌بین او را از روشنایی عاطل ساخت. از غم این معنی تغییر در احوال او راه یافته آشفته مزاج گشت و با عموم اهل ایران بنای بدسلوکی گذاشته ورق حسن سلوک را برگردانید، اهالی ایران بر فساد ضمیر او مطلع شده از چند جا طغیان نموده بنای مخالفت و خودسری گذاشتند.» (ابوالحسن گلستانه، مجمل‌التواریخ، به کوشش مدرس رضوی (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴)، ص ۸-۹).

۳. قزوینی، ص ۵.

۴. همان، ص ۱، ۲، ۷، ۲۰، ۳۲، ۳۴، ۶۲، ۸۰.

۵. بنگرید به: محمد مهدی استرآبادی، جهانگشای نادری (تهران: انجمن آثار ملی، بی‌تا)، ص ۱۶؛ محمدخلیل مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ (نسخه‌ی دیجیتال) مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، بی‌تا)، ص ۶۶.

۶. محمدباقر آرام، اندیشه‌ی تاریخ‌نگاری در دوره‌ی صفوی (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶)، ص ۱۶، ۲۶۶.

پیدایش و عامل حرکت تاریخ، هم مسیر حرکت تاریخ را مشخص می‌کند و هم می‌گوید این مسیر لزوماً باید طی شود. در این چارچوب فکری، تاریخ آغازی به نام خلقت و پایانی به نام آخرالزمان دارد که قطعیت آن انکارناپذیر است.^۱ در *فوائد الصفویه اصطلاحاتی* مثل «فرمان قضا»، «آتش قضا»، «کلک قضا»، «مقتضای قضا» و «تیر قضا» نشان می‌دهد که فلسفه تاریخ قزوینی مبتنی بر حکمتی الهیاتی است. قزوینی این اندیشه را هم در امور کلان سیاسی و اجتماعی و هم در امور فردی و جزئی به کار می‌برد و در چنین الگویی به نگارش تاریخ می‌پردازد. مثلاً دوره کوتاه سلطنت شاه اسماعیل دوم را که گرایش به اهل سنت داشت، ناشی از «قضای الهی» می‌داند که بعد از حدود یک سال و شش ماه سلطنت «او را در خواب مرده یافتند.» یا آتش‌سوزی لاهیجان در سال ۱۰۵۸ قمری را که منجر به سوختن بخش زیادی از این شهر شد، در این الگو قرار می‌دهد. درباره یکی از رخداد‌های مربوط به سلطان محمد ثانی نیز می‌نویسد: «این واقعه از مقدرات است که از یک طرف محمدخان قاجار بدگمان که آن حضرت با سرداران خراسان همراز و هم‌آوازند و از طرف دیگر میرمحمدخان فرستاده محمدخان قاجار به رسالت می‌پردازد.»^۲

باید به این نکته توجه داشت که بینش قضا و قدری، در دوره صفوی و بعد از آن، چه در بین مردم عادی و چه در بین متولیان حکومت و نخبگان علمی جامعه رایج بود و مورخان نیز در چنین فضای فکری و فرهنگی پرورش یافته بودند. در نوشته‌های مورخان معروفی مثل اسکندربیک ترکان نیز این بینش در حد گسترده‌ای دیده می‌شود.^۳ بعد از سقوط صفویه، بر اثر تغییرات سیاسی زود هنگام و رواج ناامنی که همزمان با دوره زندگی قزوینی نیز بود، این تفکر افزایش زیادی پیدا کرد. بنابراین، شرایط فکری و سیاسی زمانه این اجازه را به قزوینی نداد تا بینشی غیر از این داشته باشد.

ایران گرایی

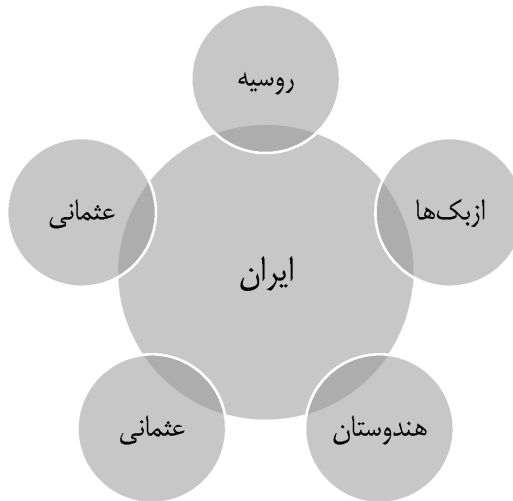
قزوینی گرایش زیادی به ایران و ابعاد مختلف هویت آن دارد. این اندیشه در تداوم نگاهی است که از دوران صفویه تحت عنوان «هویت جدید ایرانی» پررنگ شده بود. در این دوره بود که هویت سیاسی، سرزمینی و فرهنگی ایران جان تازه‌ای به خود گرفت و در مقایسه با گفتمان‌های هویتی دیگر، تشخیص بیشتری یافت. قزوینی این تجلیات تازه هویتی را در *فوائد الصفویه* آگاهانه بازتاب داده و خطوط و

۱. میثمی، ص ۲۰؛ مسلم سلیمانی یان، «تحلیل مقایسه‌ای مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری در تاریخ دیار بکره و عالم‌آرای امینی با تکیه بر مسئله تقدیرگرایی»، *دوفصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری*، س ۲۹، ش ۲۳ (بهار و تابستان ۱۳۹۸)، ص ۱۸۵-۲۱۰.

۲. قزوینی، ص ۲۳-۳۴، ۶۵، ۹۹.

۳. اسکندربیک ترکان، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار، ج ۱ (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ص ۲۱، ۸۸، ۲۵۴، ۲۷۰، ۲۸۳؛ همچنین بنگرید به: محمود بن هدایت‌الله افوشته‌ای نطنزی، *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه*، به اهتمام احسان اشراقی (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، ص ۱۱۳، ۳۴۲، ۶۰۴؛ عیدی بیگ شیرازی (نویدی)، *تکمله الاخیار*، به تصحیح عبدالحسین نوایی (تهران: نی، ۱۳۶۹)، ص ۳۷، ۸۹.

خصائص آن را بازگو کرده است. او از این مسئله آگاه است که ایران تا قبل از ظهور حکومت صفوی و شاه اسماعیل مجموعه‌ای از هم گسیخته بود و یکپارچگی حلقه مفقوده آن بود.^۱ یکی از تلاش‌های او در تأکید بر هویت ایرانی ایجاد غیریت‌سازی، مرزبندی و تمایز میان «خود» و «دیگری» است که از پایه‌های مهم هویتی محسوب می‌شود. حضور پررنگ گفتمان‌های هویتی یا اغیار ابزارهای لازم را به او در این کار می‌داد. قرارگیری ایران صفوی در میان امپراتوری عثمانی در غرب و جنوب غربی، روس‌ها در شمال، ازبک‌ها در شمال شرقی و امپراتوری مغولی هند در شرق ایران که از لحاظ ملیت و مذهب تفاوت‌های زیادی با صفویان داشتند (بنگرید به: شکل ۱)، مورخان را خواه ناخواه به این سمت می‌برد که به عناصر مختلف هویت ایرانی بپردازند و آن را برجسته کنند.



شکل ۱. ایران و نظام‌های هویتی رقیب در دوره صفوی

اولین بارقه غیریت‌سازی در ذهن قزوینی هنگامی است که از ازبک‌ها و خانات چنگیزی شرق ایران (ترکستان) با عنوان «توران»، «تورانی» و «چنگیزی‌نژاد» و از عثمانی‌ها با عنوان «روم» و «رومی» یاد می‌کند که یادآور خاطرات تاریخی ایرانیان هستند. برای مثال، در توصیف منازعات ایران و عثمانی در دوره شاه صفی می‌نویسد: «در سنه یک هزار و چهل و پنج، آمدن سلطان مرادخان خوندکار روم به دیار ایران بود. آخر الامر از ضرب دست دلاوران ایرانی تاب مقاومت نیاورده، از آذربایجان کوچ بر کوچ روانه دیار خویش گردید.»^۲ در کنار این، به روس‌ها و هندوها و مرزهای آنان نیز در این غیریت‌سازی

۱. قزوینی، ص ۱۳-۴.

۲. همان، ص ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۹، ۵۴، ۵۶، ۶۳، ۶۴.

توجه دارد و اصلشان را از تورانیان می‌داند.^۱ بنابراین، غیریت‌سازی در اندیشه قزوینی زمانی شکل می‌گیرد که گفتمان‌ها با یکدیگر رویاروی و درگیر می‌شوند، زیرا هر گفتمان هویتی در رویارویی و نزاع با گفتمان‌های هویتی دیگر است که خطامشی‌های متفاوتی برای عمل اجتماعی در پیش می‌گیرد.^۲ با توجه به شکل‌گیری شرایط سیاسی و فرهنگی جدید در دوره صفوی، در کتب دیگر این دوره چون *عالم‌آرای صفوی*، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، *قصص النخاقانی و نقاوه الآثار* نیز می‌توان این مرزبندی و غیریت‌سازی را دید. آنها ظهور صفویان را، بعد از یک دوره نابسامانی سیاسی، نقطه عطفی در تاریخ ایران و مبنایی برای صورت‌بندی هویت جدید قلمداد می‌کنند و «سیر هیچ یک از کشورگشایان» گذشته را با آنان برابر نمی‌دانند.^۳

قزوینی مرزهای ایران در دوره باستان را در ذهن دارد. به همین دلیل است که وقتی شاه اسماعیل، بعد از شکست شیبک‌خان ازبک، مرزهای ایران را تا رود جیحون می‌رساند، شعف زیادی به او دست می‌دهد،^۴ زیرا ایرانی‌ها حد آن را جزء مرزهای خود می‌دانستند. شاه عباس اول در نامه خود به عبدالؤمن‌خان ازبک به این مرزهای قدیمی و موروثی ایران اشاره می‌کند.^۵ قزوینی در مورد مرزهای غربی ایران در مواجهه با عثمانی‌ها نیز چنین موضعی دارد.^۶ او در برخی از جاهای کتاب خود اصطلاح «ممالک محروسه ایران» را به کار می‌برد که نشان‌دهنده سرزمین‌ها و مرزهای حراست‌شده ایران (از جمله ممالک خراسان، آذربایجان، سیستان و بلوچستان، مازندران و گیلان، فارس و عربستان) در زمان حکومت صفوی است.^۷ این مرزها، در عین کارکرد انسجام‌بخشی، نقش مهمی در جدا کردن ایران صفوی از هویت‌ها و جوامع دیگر داشتند و به تقویت هویت جمعی جدید در زیر چتر مذهب تازه کمک می‌کردند.

قزوینی در کنار اشارات غیرمستقیم،^۸ آشکارا نیز احساسات ایران‌گرایانه خود را نشان می‌دهد. او از ایران با عنوان «خیر البقاع» و «بهشت نشان» یاد می‌کند و ولایات آن را می‌ستاید. هنگامی که هندوستان را با ایران (خراسان و عراق) مقایسه می‌کند، می‌نویسد: «آراستگی بلاد عراق و خراسان که خاصه اقالیم

۱. همان، ص ۴۴، ۵۳، ۶۵، ۱۲۷.

۲. علی‌اصغر سلطانی، *قدرت، گفتمان و زبان* (تهران: نی، ۱۳۸۴)، ص ۹۴.

۳. ترکمان، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۱؛ ج ۲، ص ۸۳۶-۸۶۴؛ همچنین بنگرید به: *عالم‌آرای صفوی*، به کوشش بدالله شکر (تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰)، ص ۱۶۰، ۵۷۵، ۵۷۷، ۵۸۰؛ شاملو، ج ۱، ص ۲۲۸-۲۲۹، ۲۵۷-۲۵۸؛ *افروشته‌های نطنزی*، ص ۷۶-۸۲، ۲۰۱-۲۰۷.

۴. قزوینی، ص ۱۰.

۵. اسکندربیک ترکمان، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی (تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷)، ص ۹۰۸.

۶. قزوینی، ص ۲۱.

۷. همان، ص ۹۷.

۸. برای مثال، از پادشاهان صفوی که تأمین‌کننده امنیت در ایران بودند و از خودسری‌های سرکردگان محلی و امرای قزلباش جلوگیری می‌کردند، با عنوان «شهنشاه ایران‌زمین» و «پادشاه عجم» یاد می‌کند. در برخی از القابی که برای پادشاهان صفوی به کار می‌گیرد، آنها را با پادشاهان مقتدر دوره اساطیری و تاریخی، مثل فریدون، جمشید و انوشیروان که به عقیده او «قهرمانان عجم» بودند، پیوند می‌زند (همان، ص ۲، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۳۴، ۳۸-۳۹، ۱۰۵) و بدین ترتیب، احساسات مثبتی نسبت به این گذشته دارد.

سبعه و عدل امکنه است و مزین به عمارات مرغوب از قصر و ایوان آراسته است، به باغات خوب مملو، از اثمار الوان و جدول‌های آب روان که از جنات تجری من تحتها النهار نشان می‌دهد، در دیار هند هرگز ندیده بود.»^۱ احساسات ایران‌گرایانه او به اندازه‌ای پررنگ است که در عباراتی غیرمعقول و متعصبانه، به نقل از یکی از سرداران انگلیسی در هندوستان، ریشه مردم ایرلند، انگلستان و فرانسه را به علت نزدیکی لغوی نام این کشورها به واژه‌های «ایران» و «فارس» ایرانی می‌داند:

خلق انگلند که اصلشان از ممالک ایران است که چهار هزار سال قبل از این، یکی از پادشاهان ایران که کل معموره جهان در تصرف او بود، جزیره انگلند را پسندیده، جمعی ایرانیه را به جهت آبادانی جزیره مذکوره فرستاد که عمارت‌ها بنا نهاد، ساکن آنجا گردند. چنانچه ایرانیان آنجا نشیمن کرده، ایرلند نام نهادند. معنی لغوی کنایه از ولد ایران و طبقه انگلیسیه در اصل از خلق ایران‌اند، و خلق لندن نیز از ایرلندند. همچنین طبقه فرانسه نیز از خلق ملک پارس ایران و شهر پارس فرانسیس.^۲

با وجود این، تأکید بر هویت ایرانی در نوشته‌های قزوینی براساس نفی و تخریب هویت‌های دیگر نیست، بلکه او خصایص مثبت و نیک هویتی ایرانیان را توصیف و برجسته می‌کند. به عبارت دیگر، او اغیار را می‌پذیرد و بر ویژگی‌های هویتی آنها آگاهی دارد، اما راه فخرفروشی بر آنها را در تعریف و تمجید از هویت خود می‌بیند. اما برخی از مورخان هم‌عصر قزوینی، نظیر حزین لاهیجی، راه دیگری در پیش گرفتند. وطن‌دوستی حزین مبتنی بر نفی قومیت‌ها و اغیار بود. در این بین، هندی‌ها بیشتر از بقیه مورد آماج حملات او واقع شدند،^۳ چنانکه گروهی از عالمان هندی و حتی ایرانی بر وی خرده گرفتند و در مقام پاسخگویی به اظهارات او برآمدند.^۴

صغویه دوستی

قزوینی در قسمت‌های مختلف کتاب خود از حکومت صفوی حمایت می‌کند. نام کتابش *(فواید الصغویه)* خود گویای این بینش اوست. او خویش را از مریدان خاص این سلسله معرفی می‌کند و عبارات ستایش آمیزی

۱. همان، ص ۳، ۱۷، ۲۶، ۱۴۶.

۲. همان، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۳. بنگرید به: حزین لاهیجی، تاریخ حزین (اصفهان: کتابفروشی تأییدیه، ۱۳۳۲)، ص ۵۳، ۱۲۲.

۴. بنگرید به: حزین لاهیجی و پندت گوبند رام زیرک لکهنوی، «هجو اهل کشمیر تصنیف: شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، جواب هجو اهل کشمیر تصنیف: پندت گوبند رام زیرک لکهنوی»، به کوشش عارف نوشاهی، *آینه میراث*، دوره ۳، ضمیمه ۳ (۱۲۸۴)، ص ۲۹-۳۷؛ علیقلی‌خان واله داغستانی، *تذکره ریاض الشعرا*، به کوشش ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، ج ۱ (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱)، ص ۴۴۶؛ سراج‌الدین علی‌خان آرزو، *مجمع الفوائد (بخش معاصران)*، به تصحیح میرهاشم محدث (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵)، ص ۷۴.

۵. قزوینی، ص ۱۳۵.

برای آنها به کار می‌گیرد. حمایت وی از صفویان در امتداد اندیشه‌های ایران‌گرایانه و تمایلات شیعی او و در شرایطی است که صفویان دیگر در ایران حیات سیاسی ندارند و قاجارها حکومت خود را آغاز کرده‌اند. بنابراین، تاریخ‌نگاری او، در کنار توصیف رویدادهای تاریخی، اندیشه خاصی را دنبال می‌کند. گسترش بی‌ثباتی در ایران بعد از سقوط صفویان، در تحکیم علاقه قزوینی به این حکومت تأثیر زیادی داشت، زیرا او دوره صفوی را عصر تمرکز و یکپارچگی سیاسی و مذهبی می‌داند و از به‌سامان بودن اوضاع ایران در این دوران سخن می‌راند، و دوره بعد از سقوط آنها را «ملوک الطوائفی» می‌نامد و ایران را غرق در بحران‌های مختلف می‌بیند.^۱ از نظر او، وجود حکومت مقتدری همچون صفویه در ایران که چهارگوشه آن را دشمنان و رقبای قدرتمندی محاصره کرده‌اند، واجب و ضروری است، زیرا در پرتو یک دولت مستقل و متمرکز و قدرتمند، ثبات و امنیت برقرار می‌شود و موتور محرک جامعه به حرکت درمی‌آید.^۲

از سوی دیگر، گرایش‌های شیعی قزوینی نقش زیادی در تمایل او به صفویان داشت. او در مواردی از «مذهب حق اثناعشر» سخن می‌راند و حتی رسمی شدن تشیع را در زمان شاه اسماعیل آغاز «ظهور اسلام» و دوران واقعی این دین می‌داند.^۳ او به اندازه‌ای هوادار اندیشه‌های شیعی است که به جنبه صوفیانه حکومت صفوی که بخشی مهم از قدرت و ایدئولوژی آنها بر آن استوار بود، توجهی نمی‌کند و حتی از فشارهای حکومت بر مشایخ صوفیه و توقیف توحیدخانه توسط محمدباقر مجلسی در دوره سلطان حسین حمایت می‌کند.^۴ به همین دو علت (ثبات سیاسی و یکپارچگی مذهبی)، ۷۶ سال بعد از سقوط صفویه و هنگام حضور در هندوستان، در زمانی که قاجارها فرمانروایی خود را در ایران شروع کرده‌اند، خواهان احیای حکومت صفویان است.

قزوینی «سلطنت و خلافت» را حق صفویان می‌داند و معتقد است این دودمان «نسلاً بعد نسل» مرشد اکمل و دَهای بی‌بدیل خلائق خاص و عام ممالک ایران» هستند. او در ادامه، در عباراتی اغراق‌گویانه، می‌نویسد پادشاهان این سلسله «همواره به سلاطین توران و هند و روم اعانت و امداد نموده‌اند. تخصیص به طبقه جلیله تیموریه گورکان و اولاد و امجاد امیر تیمور گورکان کمال ارادت به سلسله صفویه داشته‌اند. حالات و مقامات و کرامات این طایفه جلیله زیاده از آن است در حد حوصله بشری گنجد.»^۵ برخی دیگر از مورخان هم‌عصر او نیز با اذعان به کارکردهای مثبت حکومت صفوی و

۱. همان، ص ۱، ۴.

۲. همان، ص ۷۶-۷۷.

۳. همان، ص ۷، ۱۴.

۴. همان، ص ۷۸-۷۹، ۸۰، ۹۲.

۵. همان، ص ۳-۴، ۱۴۶.

ناکارآمدی حکام و حکومت‌های وقت، هواخواه سرسخت آنها هستند.^۱ قزوینی به حاکمانی که شاهزادگان بی‌تاج و تخت صفوی را برای کسب مشروعیت و به‌دست‌گیری قدرت، بازیچه خود قرار می‌دهند و از اعتبار آنها استفاده می‌کنند، حمله می‌کند، زیرا به عقیده او، هیچ یک از این حاکمان از یک‌سو «مرتضوی نسب» نیستند و از سوی دیگر، کفایت لازم را برای ایجاد امنیت در ایران و اداره مقتدرانه آن ندارند.^۲ نادرشاه را که با طهماسب دوم و عباس سوم چنین رویه‌ای در پیش گرفته بود و از نام آنها به نفع خود سود می‌جست، «نادر غادر و نمک به حرام» خطاب می‌کند و پایگاه او را که به‌زعم وی «راهزنی، غارتگری و قطاع‌الطریقی» است، به سخره می‌گیرد. سخنان نادر در صحرای مغان را که گفته بود قصد دارد حکومت را کنار بگذارد و به عتبات عالیات رود و انزوا گزیند، حاصل شیادی و حيله او در کسب قدرت، معامله با صفویان و نفوذ در قلوب می‌داند. علاوه بر این، بسیاری از ویژگی‌های منفی نادر، مثل نابینا کردن پسرش، مالیات‌گیری و زورگویی به رعایا را برجسته می‌کند.^۳ در مورد جانشینان نادر نیز چنین لحنی دارد.^۴ قزوینی به کریم‌خان زند و جانشینان او و همچنین آقامحمدخان قاجار نیز نگاه دوستانه‌ای ندارد و در اندک عباراتی که درباره آنها می‌آورد، با لحنی تحقیرآمیز از آنها یاد می‌کند.^۵

در این بین، در قبال افغانه که صفویان را برانداختند، موضع تندتری دارد. او، به تحقیر، نسب آنها را به «فراعنه» و «ابوجهل» می‌رساند و معتقد است آنها در «بی‌مروتی و بی‌عدالتی و غارتگری و بی‌ناموسی و بی‌رحمی و سفاکی انگشت‌نمای موافق و مخالف‌اند.» به همین دلیل، روند رو به زوال ولایات شرقی ایران، از جمله خراسان، را ناشی از فتنه و فساد و ویرانگری‌های آنان می‌داند. او بعد از اینکه مفصلاً صفات منفی آنان را بیان می‌کند، می‌نویسد «اگر خامه دو زبان خواهد که شرح سفاکی و بی‌باکی آنان را زینت نگارش دهد، عهده بر آن نخواهد شد.» محمود افغان که سردسته این گروه محسوب می‌شد، بیشتر از بقیه هدف طعنه‌های قزوینی قرار گرفته است، و همان‌طور که اشاره شد، دیوانه شدن و قتل او به دست اشرف افغان را مجازات عمل وی در کشتار شاهزادگان خاندان صفوی می‌داند.^۶

۱. بنگرید به: لاهیجی، تاریخ خزین، ص ۲۲، ۵۲، ۱۲۳.

۲. قزوینی، ص ۹۷-۹۸.

۳. همان، ص ۹۰، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳.

۴. برای نمونه، در مورد فرزندان شاهرخ‌شاه می‌نویسد: «فرزندان شاهرخ‌شاه نظر به بدطواری و بدکرداری که جیلی ذات شقاوت‌نشان ایشان است، احدی اعتقاد و اعتماد به گفتار و کردار طبقه نادریه ندارد و مشهور به طبقه سرکش، غارتگران مال امام علیه‌السلام [امام رضا] و انگشت‌نمای خاص و عام‌اند، همواره رومیان طعنه بر ایرانیان می‌زنند که ده امام در ملک ما آسوده‌اند و هر ساله به مرمت بقعجات آن امامان می‌افزاید و یک امام که در ملک شماست، زینت کارخانجات او و وقفیات و املاک او را غارت کردید و خود را محب و امامیه می‌خوانید. الحق زیاده از این طعن و سرزنش چه خواهد بود.» (همان، ص ۱۵۸).

۵. همان، ص ۹۴، ۹۷، ۹۸.

۶. همان، ص ۸۰، ۸۲، ۱۶۱، ۱۷۰-۱۷۱.

۷. همان، ص ۸۰.

منابع روایت‌های قزوینی

قزوینی در روایت‌های خود از منابع مختلفی بهره برده است که شامل کتب مورخان و نویسندگان مختلف و دیده‌ها و شنیده‌های او می‌شود. او در نیمه اول کتاب خود که وقایع پادشاهان صفوی تا پایان دوره شاه سلطان حسین را می‌آورد، از منابع اصلی همان دوران استفاده می‌کند. رخداد‌های نزدیک به روزگار خویش، یعنی دوره پادشاهان بی‌تاج و تخت صفوی، را براساس دیده‌ها و شنیده‌های خود و بعضاً کتب مربوط به این دوران می‌نویسد.^۱

مسئله جالب توجه در روش کار قزوینی این است که او در اکثر مواردی که از منابع دیگر استفاده کرده است، می‌کوشد آنها را مستند کند که شیوه‌ای متفاوت با تاریخ‌نگاری دوره صفوی و در مجموع تاریخ‌نگاری سنتی ایران است. در تاریخ‌نگاری سنتی ایران معمولاً مورخان با استفاده از منابع محدود و بدون ذکر نام منبع، به نگارش رویدادهای پیش از خود می‌پرداختند. اما قزوینی ضمن بهره‌گیری از تنوع منابع، نام منبع روایت را ذکر و بر این کار تأکید زیادی می‌کند. اغلب نیز هنگام بیان وقایع مربوط به هر یک از پادشاهان، از منبع یا منابع معتبر عصر آنها استفاده می‌کند. برای مثال، در نقل تاریخ دوره شاه اسماعیل اول، شاه طهماسب، شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم از حبیب‌السیر، احسن‌التواریخ، عالم‌آرای عباسی، خلدبرین و غیره بهره می‌گیرد. درباره دوره شاه عباس اول می‌نویسد «احوال خجسته‌مآل و ساده‌پیرایی دولت و اقبال را مؤلف تاریخ عالم‌آرا و مؤلف تاریخ خلدبرین از هنگام ولادت تا وقت رحلت، به عبارات رنگین فصاحت آیین، مفصل و مشروح نوشته‌اند.»^۲ یا در باب دوره شاه عباس دوم می‌نویسد منبع معتبر عصر این پادشاه عباسنامه میرزا طاهر وحید قزوینی است، اما چون این کتاب به دست او نرسیده، از خلدبرین و اله اصفهانی و برخی کتب دیگر به‌عنوان منابع جایگزین استفاده می‌کند. به گفته او، درخصوص تاریخ حاکمان صفوی بعد از دوره شاه عباس دوم، کتب زیادی در هندوستان یافت نمی‌شود:

تا اینجا از تاریخ خلدبرین اختصار نموده، زینت نگارش داد. باقی احوال روزنامه‌چۀ اقبال شش سال دیگر سلطنت از کتب به نظر نگذشت و صاحب تاریخ مرآت جهان، اواخر احوال پادشاه گردون بارگاه را حواله تاریخ اورنگ زیب عالمگیر کرده است. باقی مفصل احوال سلاطین جنت‌مکین علیه صفویه در کشور هندوستان، در کتابخانه‌های بزرگان هند و غیرهم به نظر نرسید، مگر جا به جا بی‌خبران، مختصری از صدق و کذب، شرحی نوشته‌اند، و گزارش هر یک بعد از این بیان

۱. همان، ص ۱.

۲. همان، ص ۳۹.

خواهد شد، وقایع ایام آن حضرت را مفصلاً میرزا طاهر وحید نیز به رشته تحریر کشیده، اما اتمام آن تاریخ راقم حروف نرسیده و مؤلف تاریخ خلدبرین زیاده از وحید نوشته است.^۱

قزوینی در نقل وقایع سال‌های ابتدایی فروپاشی صفویان و روی کار آمدن نادرشاه نیز از آثار میرزا مهدی‌خان استرآبادی، حزین لاهیجی و محمد خلیل مرعشی صفوی بهره می‌گیرد.^۲ و چون به منابع فارسی‌ای که در هندوستان به نگارش درآمده، دسترسی دارد، در زمینه رخدادهای سرزمین ایران که با هندوستان در ارتباط است به منابعی مثل اکبرنامه و تاریخ فرشته ارجاع می‌دهد.^۳ همچنین درباره رخدادهای و پدیده‌هایی که لازم نمی‌بیند با شرح و بسط به آنها بپردازد، خواننده را به منابع مرتبط ارجاع می‌دهد. مثلاً ماجرای حمله شیبک‌خان ازبک به قلمرو ظهیرالدین بابر و اسارت گروهی از خویشان و نزدیکان او و نجاتشان توسط شاه اسماعیل را به اختصار شرح می‌دهد و برای آگاهی بیشتر در این باره کتاب بابرنامه^۴ را معرفی می‌کند: «تفصیل و تطویل این حالات حواله واقعات بابری است که آن پادشاه والا جاه به دست مبارک خود نوشته‌اند.»^۵ وقایع دوره شاه سلطان حسین صفوی، افاغنه غلزایی، فرزندان شاه سلطان حسین و جنگ‌های ایران و عثمانی را نیز به اجمال بیان می‌کند و مخاطبان خود را به کتاب‌های تاریخ حزین، تاریخ جهانگشای نادری و مجمع‌التواریخ ارجاع می‌دهد.^۶ به غیر از این، در بیان احوال شخصیت‌ها و شعرا و حتی مسائل تاریخی به تذکرها و متون شعری و مذهبی استناد می‌کند. درباره فتوحات شاه اسماعیل اول به اشعار هاتفی خردجودی، درباره شاعران و ادیبان ساکن در ایران و هند به تذکره تحفه الشعرا، نوشته سلطان محمد ثانی،^۷ و درباره صفات پادشاهان صفوی به اشعار شاعرانی چون محتشم کاشانی، صائب تبریزی و ظهوری ترشیزی ارجاع می‌دهد^۸ (بنگرید به: جدول ۱). در برخی موارد نیز در گزارش رخداد مورد نظر خود به کتاب خاصی اشاره نمی‌کند و به صورت کلی می‌گوید که «در

۱. همان، ص ۷۴. قزوینی هنگام گزارش دوره شاه سلیمان نیز می‌نویسد که «مفصل زمان آن حضرت در کتابخانه‌های ارباب کمال اهل ایران بسیار است و آن کتاب‌های معتبر تا به حال به کشور هندوستان نرسیده [است.]» (همان، ص ۷۷) و به همین سبب، تاریخ دوران سلطان سلیمان و سلطان حسین را نسبت به پادشاهان دیگر صفوی، بسیار خلاصه می‌نویسد.

۲. همان، ص ۷۹-۹۵.

۳. همان، ص ۲۳، ۲۸.

۴. این کتاب به زبان ترکی جغتایی نوشته شده که نشان‌دهنده آشنایی قزوینی با این زبان است.

۵. بعد از شرح رخدادهای دوره طهماسب اول نیز می‌نویسد: «راقم حروف گل‌های الوان رنگارنگ از هر جا جمع آورده درین گلستان بی‌خران [که] به جهت زینت طبع نظرکیان است، بسته است، و هر که مفصل احوال خواهد به مطالعه احسن‌التواریخ و عالم‌آرا و خلدبرین بپردازد.» (قزوینی، ص ۳۳).

۶. بنگرید به: همان، ص ۱۰، ۷۹-۸۱، ۱۴۹.

۷. قزوینی در حالی تحفه الشعرا را اثر سلطان محمد ثانی معرفی می‌کند که در سال ۱۱۶۵ قمری نیز تذکره‌ای با این عنوان توسط افضل‌بیگ‌خان قاقشال اورنگ‌آبادی در هندوستان به زبان فارسی نوشته شد (درباره تذکره اورنگ‌آبادی بنگرید به: عصمت اسماعیلی و مطهره آزادی‌خواه، «معرفی تذکره تحفه الشعرا تألیف افضل‌بیگ‌خان قاقشال اورنگ‌آبادی، قرن دوازدهم هجری»، همایش پژوهش‌های ادبی، دوره ۶ (دی ۱۳۹۱).

۸. قزوینی، ص ۱۶، ۱۷، ۴۶، ۶۱، ۸۶، ۹۱-۹۲، ۱۳۲-۱۳۳.

کتاب معتبر نوشته‌اند» یا «در کتاب تاریخی دیده است.»^۱ در مواردی دیگر نیز به خوانندگان خود آگاهی می‌دهد که در بیان مطالب آینده از چه کتاب‌هایی استفاده خواهد کرد. برای مثال، هنگام پرداختن به شاهزادگان بی‌تاج و تخت صفوی می‌گوید در مباحثی که در آینده طرح خواهد کرد، یکی از کتب مهم مورد استفاده او گیتی‌گشای زندیه خواهد بود: «میرزا صادق نیز مفصل واقعات را در تاریخی که در سنه یک هزار و دو صد به اتمام و انجام رسانیده است، ذکر کرد، هرچه مطالعه‌کنندگان بخواهند، از آنجا جویند، مختصر آن درین اوراق خواهد آمد.»^۲ بنا به همین ملاحظات مستندسازی و ارجاع‌دهی است که خود را «صادق‌التحریر و التقیر» می‌خواند.^۳

جدول ۱. منابع مورد استفاده قزوینی در فواید الصفویه که مستقیماً از آنها نام می‌برد

ردیف	دوره زمانی	منابع مورد استفاده
۱	اجداد صفویان	لب التواریخ
۲	شاه اسماعیل	حبیب‌السیر، احسن‌التواریخ، دیوان محتشم کاشانی، دیوان هاتفی خردجردی، دیوان شاه اسماعیل (اشعار ترکی)
۳	شاه طهماسب	احسن‌التواریخ، عالم‌آرای عباسی، خلدبرین، تذکره شاه طهماسب، اکبرنامه، تاریخ فرشته، تذکره الوقعات، بابرنامه
۴	شاه عباس اول	عالم‌آرای عباسی، خلدبرین، دیوان ظهوری ترشیزی
۵	شاه صفی	خلدبرین، دیوان صائب تبریزی
۶	شاه عباس دوم	خلدبرین، تاریخ مرآت جهان، تاریخ اورنگ زیب (عالمگیرنامه)
۷	سلطان سلیمان	سیر المتأخرین
۸	شاه سلطان حسین	تاریخ حزین، تاریخ جهانگشای نادری، مجمع‌التواریخ
۹	شاهزادگان بی‌تاج و تخت صفوی	تاریخ حزین، تاریخ جهانگشای نادری، مجمع‌التواریخ، گیتی‌گشای زندیه، ریاض الشعرا (واله داغستانی)، تذکره الشعرا (میرقاسم موسوی سبزواری)

در مجموع، به نظر می‌رسد قزوینی در نگارش فواید الصفویه از بیش از چهل منبع استفاده کرده است. با این حال، مطالب این منابع را به راحتی قبول نمی‌کند و نگاهی انتقادی به آنها دارد. درباره تاریخ حزین و مطالبی که بعد از مرگ شاه سلطان حسین و شاهزادگان صفوی در این کتاب آمده است، می‌نویسد آنچه حزین در ایران دیده و نوشته با آنچه در هندوستان نوشته با هم تطابق ندارد و معتقد است حزین در انتهای کتاب، به‌زیرکی، مشاهدات خود را «حواله» راویان اخبار نموده و صدق و کذب را به گردن آنها

۱. همان، ص ۴، ۷، ۱۲.

۲. همان، ص ۸۸.

۳. همان، ص ۱۲۱.

گذارد.»^۱ مجمع‌التواریخ محمدخلیل مرعشی صفوی را «سراپا لاف و گزاف» می‌داند.^۲ درباره برخی از مطالب میرزا مهدی‌خان استرآبادی معتقد است که او چون تحت سیطره «بیم و سطوت نادری» قرار داشته، در انعکاس برخی مطالب «در چشم‌پوشی ناچار است.»^۳ همچنین کتاب ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی (که موضوع آن تاریخ دوره تیمور است) را از جمله کتبی برمی‌شمارد که در دایره قدرت نوشته شده است و به‌ناچار واقعیت را وارونه جلوه می‌دهد، و یادآور می‌شود که کتاب عجایب‌المقدور ابن عربشاه «عکس اقوال ظفرنامه است.»^۴

قزوینی در جایی که روایت‌ها یا اقوال متفاوتی درباره یک واقعه وجود دارد، همه آنها را نقل و در پایان روایت درست را از نظر خود بیان می‌کند. برای مثال، گفته‌های تاریخ حزین و مجمع‌التواریخ درباره فرزندان طهماسب دوم را می‌آورد و با هم مقایسه می‌کند و ضمن مردود دانستن هر دو آنها، نظر خود را بیان می‌دارد:

در ایام توقف راقم حروف به ایران در سنه یک هزار و دو صد هجری، شاه عباس ثالث نابینا در اصفهان بود. شیخ محمدعلی حزین می‌نویسد عباس میرزا و سلیمان میرزا، پسران شاه طهماسب، پیش از شهادت پدر وداع عالم فانی کرده بودند و میرزا خلیل صفوی در تاریخ خود نوشته که شیخ محمدعلی حزین در احوال شاه طهماسب و فرزندان او اشتباه کلی کرده است و می‌نویسد که بعد از قتل شاه طهماسب، مخالفان شاه عباس را در چاه خرابه انداخته، به درجه شهادت رسانیدند. این احقر می‌نویسد که این هر دو بزرگ در تألیف خود اشتباه عظیم کرده‌اند و سخنان مختلف در نابینایی او، راقم حروف بسیار شنیده است...^۵

درباره مرگ اشرف افغان نیز می‌نویسد: «شیخ محمدعلی حزین وضعی، و میرزا مهدی‌خان وضعی می‌نویسند و ریش سفیدان بلوچ براهو وضع دیگر ظاهر می‌سازند. اصحش این است که آخر الامر سرش را با بازوبند قیمتی نزد شاه طهماسب [دوم] می‌رسانند.»^۶ همه اینها نشان‌دهنده آشنایی او با متون و

۱. همان، ص ۸۰.

۲. همان، ص ۸۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۷۴.

۵. همان، ص ۹۱. در روایتی دیگر، درباره مجادلات نادر و طهماسب دوم با اشرف افغان، معتقد است که میرزا مهدی‌خان استرآبادی به علت ترس از نادر واقعیت را وارونه جلوه داده است: «شیخ حزین می‌نگارد که در آن معرکه همراه بودم که نادر به پادشاه عرض کرد که مردان کاری مقتول شده‌اند، مراجعت به ارض طوس عین صواب است، بهار دیگر درستی اسباب جنگ کرده، بر سر اشرف آمده، آن نفاق جوی را از ملک عراق اخراج خواهیم نمود. و آن حضرت فرمودند به طریقی که شما به تهیه اسباب جنگی خواهید پرداخت، عدو نیز می‌پردازند. اصلح این است که یک سر بر سر آن شکست‌خورده رفت، آن فتنه‌جو را مجدداً کشته و مستأصل باید نمود. میرزا مهدی‌خان وقایع‌نگار نادری در تاریخ نادری نظر به سطوت نادری برعکس می‌نویسد که شاه طهماسب اراده مراجعت به ارض طوس داشت و نادر مانع آمد. در این مقام شیخ حزین بی‌غرض است.» (همان، ص ۸۴).

۶. همان، ص ۸۵.

مطالب آنهاست. با وجود این، یاد نکردن از کتاب مجمل التواریخ ابوالحسن گلستانه در نوع خود عجیب است، زیرا این کتاب هم حدود پانزده سال زودتر از فواید الصفویه نوشته شد و هم گلستانه بخشی از عمر خود را در هندوستان گذراند.^۱

قزوینی در نیمه دوم فواید الصفویه که به دوره زندگی او نزدیک است، عمدتاً از دیده‌ها و شنیده‌ها و حافظه‌اش کمک می‌گیرد. استفاده از متون دیگر در این بخش نقش حاشیه‌ای دارد و او برای توضیح بهتر یک واقعه ممکن است از آنها استفاده کند. یکی از علل مهم این مسئله، نبود کتب معتبر در هندوستان درباره وقایع این دوران از تاریخ ایران است. او خود در این باره می‌گوید: «با اینکه وقایع یکصد و پنجاه سال [اخیر] ممالک ایران در کتابخانه‌های دانشمندان نباشد، وقایع و حالات هر یک را مورخ در حفظ داشته [است].»^۲ عباراتی چون «مسموع نموده‌ام»، «از ثقات استماع شده» و «به خاطر راقم حروف می‌رسد» در جاهای مختلف اثر وی دیده می‌شود و به‌زعم خودش همه این دیده‌ها و شنیده‌ها را «بی‌زیاده و نقصان» و «بی‌غرضانه و بی‌تعصانه» قلم زده است. در این بین، مشاهداتش را معتبرتر از شنیده‌هایش می‌داند.^۳ چنانکه وقتی رویدادهای مربوط به هندوستان را می‌نویسد، بیشتر از همیشه به مشاهداتش تکیه دارد، زیرا روایات او در این بخش حاصل حضورش در این سرزمین و مشاهدات عینی اوست.^۴ به همین دلیل، مطالب او در این قسمت از کتاب با شرح و بسط بیشتری بیان می‌شود. در مورد رخدادهای ایران نیز در بخش دوم کتاب به همین شکل عمل می‌کند و به مسائل جزئی می‌پردازد. او این کار را آگاهانه انجام می‌دهد و خودش بارها به آن اذعان می‌کند.

نتیجه‌گیری

فواید الصفویه، اثر ابوالحسن قزوینی، منبعی است که به شناخت ویژگی‌ها و ممیزه‌های تاریخ‌نگاری دوره صفوی کمک می‌کند. قزوینی مورخی ایرانی و شیعه مذهب است و تلقی او از تاریخ و تحولات آن در این چارچوب شکل گرفته است. رویکرد وی به تاریخ‌نگاری را می‌توان تحت عناوین خبرمحوری، قهرمان‌باوری، جزئی‌نگری، تقدیرباوری، ایران‌گرایی و صفویه‌دوستی دسته‌بندی و بررسی کرد. در همه این ویژگی‌ها، قزوینی با سنت تاریخ‌نگاری دوره صفوی مشترک و متأثر از پارادایم‌های فکری آن است. او هرچند تلاش می‌کند به مخاطب خود این اندیشه را القا کند که صفویان از لحاظ سیاسی و مذهبی نمونه‌ا‌اعلا و ایده‌آل یک حکومت هستند و حکومت‌های پس از آنها صلاحیت و کفایت لازم را ندارند،

۱. گلستانه، ص ۳.

۲. قزوینی، ص ۱۷۵، ۱.

۳. همان، ص ۱۱، ۸۸، ۹۲، ۱۱۰، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۶.

۴. همان، ص ۹۶-۱۴۶.

موفق نمی‌شود این اندیشه را در مدلی معنادار و قاعده‌مند که روابط میان رخدادها را نشان دهد، عملی نماید. وقایع و رخدادها در نوشته‌های او غالباً خام و بی‌شکل هستند و نسبت چندان معناداری بین آنها و زمان کنونی وی وجود ندارد و او نمی‌تواند با طراحی‌ها و چیدمان‌های منطقی، تصویر روشن و منسجمی ترسیم کند.

تفاوت اصلی *فواید الصفویه* با تاریخ‌نگاری دوره صفوی بحث ارجاع‌دهی و مستندسازی آن است. قزوینی در جاهای مختلف کتاب خود، به‌ویژه در نیمه اول آن که اکثر مطالبش را از کتب دیگر آورده است، می‌کوشد هر مطلبی را که از هر منبعی نقل می‌کند، نام منبع را هم بیاورد و بر این کار اصرار زیادی دارد. او تا جایی که منابع موجود در کتابخانه‌های هندوستان به وی اجازه می‌دهد، رخدادهای تاریخی هر دوره را براساس منابع مربوط یا نزدیک به همان دوره روایت می‌کند. او در این کار هم از متون تاریخی و هم از متون ادبی و حتی از شرح‌حال‌هایی که در ایران و هندوستان به نگارش درآمده‌اند، کمک می‌گیرد. در عین حال، به همه آنها نگاهی انتقادی دارد و مطالبشان را تمام و کمال قبول نمی‌کند. او هنگام گزارش یک رویداد، برخی از روایت‌های منابع دیگر در باب آن رویداد را نقل و سپس روایت درست را از نظر خود بیان می‌کند که رویه‌ای متمایز در تاریخ‌نگاری زمانه اوست. بنابراین، بینش و روش تاریخ‌نگاری قزوینی با هم تفاوت دارد؛ او از یک‌سو، همسو با تاریخ‌نگاری زمانه خود رویکردی نقلی، قهرمان‌باور و تقدیرنگر دارد و از سوی دیگر، در روش کار خود، هم به سبب اینکه به منابع مورد استفاده خود ارجاع می‌دهد و هم به این دلیل که نگاهی انتقادی به مطالب آنها دارد، رویه‌ای متمایز را در پیش می‌گیرد.

کتابنامه

آرام، محمدباقر. *اندیشه تاریخ‌نگاری در دوره صفوی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۶.
آرزو، سراج‌الدین علی‌خان. *مجمع النفائس (بخش معاصران)*، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵.

استرآبادی، محمد مهدی. *جهانگشای نادری*، تهران: انجمن آثار ملی، بی‌تا.
اسماعیلی، عصمت و مطهره آزادی خواه. «معرفی تذکره تحفه الشعرا تألیف افضل بیگ‌خان قاقشال اورنگ‌آبادی، قرن دوازدهم هجری»، *همایش پژوهش‌های ادبی*، دوره ۶، دی ۱۳۹۱.

افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت‌الله. *نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳.

ترکمان، اسکندر بیگ. *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به اهتمام ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.
_____ *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، به تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۷.
روملو، حسن بیگ. *احسن التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک، ۱۳۵۷.

سلطانی، علی اصغر. قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نی، ۱۳۸۴.

سلیمانی یان، مسلم. «تحلیل مقایسه‌ای مؤلفه‌های تاریخ‌نگاری در تاریخ دیار بکریه و عالم‌آرای امینی با تکیه بر مسئله تقدیرگرایی»، دوفصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، س ۲۹، ش ۲۳، بهار و تابستان ۱۳۹۸، ص ۲۱۰-۱۸۵.

شاملو، ولی قلی بن داود قلی. *قصص الخاقانی*، به تصحیح سید حسن سادات ناصری، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.

شیرازی (نوبدی)، عبدی بیگ. *تکمله الاخبار*، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: نی، ۱۳۶۹.

صدقی، ناصر. «رویکرد معرفتی خیرمحور در تاریخ‌نگاری اسلامی»، دوفصلنامه علمی تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، س ۱۹، ش ۴، پاییز و زمستان ۱۳۸۸، ص ۷۵-۹۵.

عالم‌آرای صفوی. به کوشش یدالله شکری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.

قزوینی، ابوالحسن. *فوائد الصوفیه*، به تصحیح مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.

لاهیجی، حزین. *تاریخ حزین*، اصفهان: کتابفروشی تأییدیه، ۱۳۳۲.

_____ «رساله واقعات ایران و هند»، *رسائل حزین لاهیجی*، به تصحیح علی اوجبی، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷.

لاهیجی، حزین و پندت گوبند رام زیرک لکهنوی. «هجو اهل کشمیر تصنیف: شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، جواب هجو اهل کشمیر تصنیف: پندت گوبند رام زیرک لکهنوی»، به کوشش عارف نوشاهی، *آینه میراث*، دوره ۳، ضمیمه ۳، ۱۳۸۴، ص ۲۹-۳۷.

گلستانه، ابوالحسن. *مجموع التواریخ*، به کوشش مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.

مرعشی صفوی، محمدخلیل. *مجمع التواریخ*، نسخه دیجیتال مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، بی‌تا.

نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق. *تاریخ گیتی‌گشا*، با مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال، ۱۳۶۸.

میشمی، جولی اسکات. *تاریخ‌نگاری فارسی*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی، ۱۳۹۱.

نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین. *دستور شهریاران*، به کوشش محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.

واله داغستانی، علیقلی خان. *تذکره ریاض الشعراء*، به کوشش ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۱.

وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر. *عباسنامه*، به تصحیح ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی، ۱۳۳۹.

Eylon, Yuval & David Heyd. "Flattery", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. LXXVII, No. 3, 2008.